

در پاسخ به مقاله " ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده "

**آقای بهنود، حتماً اطلاع دارید که " افراد بزرگ "**  
**با مسئولیت عمل می کنند!**  
( ۵ )

آقای بهنود متأسفانه به این مسئله توجه نکرده است که ، آقای داریوش همایون می تواند طرفدار تجدد و مدرنیسم گردد ، و چه خوب خواهد بود ، اگر روزی وی چنین راهی را بطور واقعی انتخاب نماید . در چنین حالتی ، آیا شرط اول انتخاب آن راه ، فاصله گرفتن آن جناب از سیاست و عملکردهای دوران محمد رضاشاهی و محترم شمردن حاکمیت قانون و اصل فردیت و حقوق دگر اندیش و جامعه پلورال و سکولار ، ... و در واقع قبول " مدرنیتیه " ، نباید باشد ؟

\*\*\*\*\*

... در همین رابطه است که عده ای برای توجیح سیاست و عملکرد رژیم شاه ، شیوه تبلیغاتی جدیدی را اتخاذ کرده اند که در بین آن عده ، میرزا بنویسهائی که در گذشته در سازمانهای "چپ" و "یا" ملی" نیز فعالیت داشته اند، و روزی جزو مخالفین رژیم شاه بوده اند ، ولی اکنون بعلی به صف طرفداران رژیم گذشته پیوسته اند، و یا خواستار همکاری سیاسی و اتحاد با آن نیروها هستند ، دیده می شود .

این کارزار تبلیغاتی جدید ، بر محور سمپاشی و اتهامات علیه شخصیت های فرهنگی و سیاسی و سازمانهای سیاسی مخالف شاه ، پایه ریزی شده است .  
تبلیغاتی ، شبیه محتوی مقاله " اسطوره سازی های آل احمد، شریعتی و فدائیان خلق " آقای محسن حیدریان که - ترور و خفقانی که ساواک و دیگر نهادهای سرکوب و دستگاه های تبلیغاتی رژیم شاه در آنزمان بوجود آورده بود ، که هرگونه اظهار نظر ، بحث و گفتگو و روشنگری از مردم ایران را سلب کرده بود ، بفراموشی سپرده - ، به جو سازی علیه سیاست و عملکرد مخالفین و منتقدین رژیم شاه، دست زده و در نتیجه به توجیح سیاست و عملکرد استبدادی محمد رضا شاه " روشن بین " !!! ، پراخته است. هدف از بکار گرفتن چنین سیاستی ، این است که سعی شود تا خطاهای دوران شاه را تا اندازه زیادی ، بحساب سیاست و عملکرد مخالفین آن رژیم بگذارند ، و در تحلیل نهائی از سنگینی آن بکاهند، و از این طریق موقعیتی جدید ، برای تجدید نظر در تاریخ سیاسی ایران و نگارش "کتابهای آکادمیک" مورد نظر ، بوجود آورند.

\*\*\*\*\*

۱۱ — همانطور که در نوشته های قبل ، متذکر شدم ، آقای بهنود آنچنان تبحر خاصی در بازی با الفاظ دارند ، که هر مسئله را می توانند با یک چرخش قلم، به عکس خودش تبدیل کنند ، حتی اگر خود ، قبلا در مورد همان مسئله مشخص ، نظرات دیگری مطرح کرده باشند. شاید چنین شیوه کاری، که هنوز در بین ما ایرانیان متداول می باشد ، در این رابطه باشد که کمتر مقالات و نوشته ها بدقت مورد توجه و بررسی خوانندگان قرار می گیرند و یانقد می گردند. نقد مقاله و یا نوشته در بین بسیاری از ما ایرانیان ، هنوز ، بمعنی دشمنی و بی حرمتی تلقی می گردد . شاید یکی از دلایلی که کمتر کسی رغبت به نقد مطلبی می نماید در همین رابطه است . اکثر نویسندگان نیز بخاطر مطالب ضد و نقیضی که بقلم می آورند، چون از سوی خوانندگان خود کمتر مورد پرسش و نقد قرار می گیرند ، کوچکترین احساس مسئولیتی در رابطه با محتوی مقالات و نوشته های خود نمی کنند!

در این بخش از این نوشته ، من بخش دیگری از همان مقاله ی " **ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده** " را به موضوع بحث ، تبدیل می کنم و توضیحاتی در رابطه با آن می دهم.

آقای بهنود نوشته اند:

" ... اما حالا جناب بیات زاده است، مردی محترم و درد آشنا که به میدان در آمده است و دارد از سنت باستانی مباحثات سیاسی که از دوره شهریور بیست در تاریخ ادبیات سیاسی این ملک مانده است دفاع می کند . بیرقی که آقای بیات زاده برداشته انصاف دهیم که سال های سال بر دست بیش تر اهل سیاست و قلم این دیار بود ، به تبع همان فرهنگ دهه بیست. مقالات محمد مسعود، کریمپور شیرازی و ... و این پرچم به سالیان دراز از جمله در جوانی ما مقدس می نمود و به شعارهای دلنشین آراسته بود و از قهرمانان یاد می کرد و حقدار بود و حق شناس و دیگران همه در جبهه باطل بودند. جنگ جنگ حق و باطل بود. اما...". ( تکیه از من است ).

من در زیر ۶ قسمت از نوشتار ایشان که در بالا نقل شد ، خط کشیده ام که به توضیح و تفسیر آنها می پردازم.

الف — آقای بهنود در نگارش مقاله خود از واژه هائی ، همچون " سنت باستانی مباحثات سیاسی " استفاده کرده اند که اگر انتخاب این واژه ها ، همچون شیوه همیشگی ایشان ، بازی با الفاظ نباشد ، این سؤال مطرح است ، که در عهد " **باستان** " ، سنت " مباحثات سیاسی " ، بچه صورتی بوده است ؟ چون من در رابطه با راه و روش و طریقه نگارش مسائل سیاسی در عهد " **باستان** " ، یعنی دوران بسیار قدیم و قبل از اسلام اطلاعی ندارم ، نمی توانم در اینمورد اظهار نظر کنم !! وانگهی روشن نیست چه رابطه ای " دوره شهریور بیست " با " عهد باستان " دارد ؟ صرفنظر از مسائلی که ذکر شد ، مگر " دوره شهریور بیست " بخشی از تاریخ معاصر و طنمان ایران نیست ؟ روشن نیست که چرا و بچه دلیل آقای مسعود بهنود که خود در کتاب " **از سید ضیاء تا بختیار** " ، بخشی از آن کتاب را به آن دوران اختصاص داده است ، حال اگر کسی از کتاب ایشان مطالبی را نقل قول کند ، یک مرتبه " **جنگ طلب** " می شود ؟.

ب — اشاره آقای بهنود به اسامی محمد مسعود و کریم پور شیرازی ، اسامی دو روزنامه نگار که این دو بخاطر افشاگری ، بخصوص ، افشاگری در باره عملکرد درباریان ، شدیداً مورد تنفر دربار پهلوی، از جمله خواهر توأمان شاه، شاهدخت اشرف پهلوی قرار داشتند ، و ربط دادن آن دو بمن ، و از آن طریق ، متهم کردن من، به طرفداری از سیاست " جنگ جنگ حق و باطل " ، شگفت انگیز است !

از نوشتار آقای بهنود چنین می توان چنین نتیجه گیری کرد که ، گویا در مرحله کنونی ، هرکسی علیه دربار پهلوی و ارتجاع حاکم در مقطع بعد از دوران شهریور بیست ، دست به افشاگری زد و پرده دری نمود، در صف نیروهای " جنگ طلب " قرار می گیرد ! و الا روشن نیست ایشان با استفاده از کدام منطق ، چنین حکمی را صادر کرده اند ؟.

حال چرا و بچه دلیل ، اعتراض و مخالفت با ادعای جناب بهنود ، مبنی بر اینکه آقای داریوش همایون در دوران رژیم شاه ، " تجدد طلب " بود ، و در رابطه با آن " تجددطلبی " ، جلال آل احمد ، " ارتجاعي " فرض شده است ، مترادف است با " جنگ طلبی " ؟. آیا جناب بهنود که بخود اجازه داده است، دست به تحریف تاریخ زند و واقعیات تاریخی را وارونه جلوه دهد ، در این رابطه بوده است که دیگر نمی خواهد از سوی طرفداران آقای داریوش همایون ، " جنگ طلب " خوانده شود ؟.

اما من سکوت در رابطه با محتوی نظرات و عقاید سیاسی دگراندیش ، و عملکردهائی که در خدمت تحریف تاریخ قرار دارند ، آنهم بدین خاطر که مبادا، متهم به " جنگ طلب " شوم ، جایز نمی دانم . اتفاقاً برای اینکه در سرپوش گذاشتن آنچه در وطنمان رخ داد، غیر مستقیم سهیم نشوم ، بمخالفات با نظرات و ادعاهای آقای مسعود بهنود پرداختم ، و همچنین حاضر نیستم ، اتهاماتی را که " ساواک " بوسیله نوشته های آقای دکتر عباس (ملک زاده) میلانی، به کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و فعالین آن تشکیلات، از جمله خود من ، نسبت داده بود ، بفراموشی سپارم و برای روشن شدن جوانب مسئله ، دست بافشاگری نزنم و سئوالاتی را در آن مورد ، مطرح نکنم.

آقای بهنود بخوبی آگاه است که انسان هرچقدر به بازی با الفاظ آشنائی داشته باشد و در خلط مبحث ، استادی بزرگ ، بسادگی نمی تواند در رابطه با عملکرد خاندان پهلوی ، در پایمال کردن " حقوق ملت " ، "چپاول سرمایه ملی" و بی توجهی به " حاکمیت قانون " و خدشه دار کردن " حاکمیت ملت " و " حق تعیین سرنوشت مردم بوسیله خود مردم " و کم بهاء دادن به "حاکمیت ملی و استقلال ایران" و در این رابطه وابستگی آن خاندان به دولت های بیگانه ، مطالبی ، عکس رویدادهای تاریخی ، بنویسد ، اگر نخواستند باشد در انتظار عموم ،خود را در صف نیروهای شاه الهی قرار دهد. در همین رابطه است که عده ای برای توجیح سیاست و عملکرد رژیم شاه ، شیوه تبلیغاتی جدیدی را اتخاذ کرده اند که در بین آن عده ، میرزا بنویسهائی که در گذشته در سازمانهای "چپ" و "یا" ملی " نیز فعالیت داشته اند ، و روزی جزو مخالفین رژیم شاه بوده اند ، ولی اکنون بعلی به صف طرفداران رژیم گذشته پیوسته اند ، و یا خواستار همکاری سیاسی و اتحاد با آن نیروها هستند ، دیده می شود.

این کارزار تبلیغاتی جدید ، بر محور سمپاشی و اتهامات علیه شخصیت های فرهنگی و سیاسی و سازمانهای سیاسی مخالف شاه ، پایه ریزی شده است . تبلیغاتی ، شبیه محتوی مقاله " اسطوره سازی های آل احمد، شریعتی و فدائیان خلق " آقای محسن حیدریان که — ترور و خفقانی که ساواک و دیگر نهادهای سرکوب و دستگاه های تبلیغاتی رژیم شاه در آنزمان بوجود آورده بود ، که هرگونه اظهار نظر ، بحث و گفتگو و روشنگری از مردم

ایران را سلب کرده بود، بفراموشی سپرده — ، به جو سازی علیه سیاست و عملکرد مخالفین و منتقدین رژیم شاه ، دست زده و در نتیجه به توجیح سیاست و عملکرد استبدادی محمد رضا شاه " روشن بین " !!!، پراخته است. هدف از بکار گرفتن چنین سیاستی ، این است که سعی شود تا خطاهای دوران شاه را تا اندازه زیادی ، بحساب سیاست و عملکرد مخالفین آن رژیم بگذارند ، و در تحلیل نهائی از سنگینی آن بکاهند ، و از این طریق موقعیتی جدید ، برای تجدید نظر در تاریخ سیاسی ایران و نگارش آن به سبک " کتابهای آکادمیک " مورد نظر ، بوجود آورند.

همانطور که در نوشته های قبل نیز اشاره کردم ، من هیچگونه خصومت شخصی با آقای مسعود بهنود ندارم ، ولی بر این نظرم که اگر بنا باشد روزی در جامعه فلاکت زده ما ایران ، تغییراتی اصولی در فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه صورت گیرد ، بنحوی که حاکمین و تمام نیروهای سیاسی برای حرمت انسانی و حقوق بشر احترام قائل شوند ، این تغییرات در مرحله اول باید در انسانها و تشکلات سیاسی مخالف رژیم — که ادعای دمکرات بودن دارند — ، بوجود آید که همه روزه با مقالات و تفاسیر و یا فعالیت و روشنگریهای سیاسی خود، سعی دارند بر فضای سیاسی جامعه ایران تأثیر بگذارند. ولی ، زمانیکه آقای بهنود با سعی فراوان اصرار می ورزد که، آقای داریوش همایون را بعنوان نماینده تجدد و مدرنیسم و جلال آل احمد را بعنوان نماینده ارتجاع در دوران رژیم شاه — آنهم در سالهای ۱۳۴۶ — ۱۳۴۵ به خوانندگان خود معرفی کند و از این طریق به بد آموزی سیاسی دامن می زند، نمی توان و نباید فعالیت‌های این چنینی را مثبت ارزیابی کرد.

آقای بهنود متأسفانه به این مسئله توجه نکرده است که ، آقای داریوش همایون می تواند طرفدار تجدد و مدرنیسم گردد ، و چه خوب خواهد بود ، اگر روزی وی چنین راهی را بطور واقعی انتخاب نماید . در چنین حالتی ، آیا شرط اول انتخاب آن راه ، فاصله گرفتن آن جناب از سیاست و عملکردهای دوران محمد رضاشاهی و محترم شمردن حاکمیت قانون و اصل فردیت و حقوق دگر اندیش و جامعه پلورال و سکولار، ... و در واقع قبول " مدرنیته " ، نباید باشد ؟

پ — قبل از بررسی جوانب نقل قولی که از آقای بهنود در بالا اشاره رفت ، ضروریست این سؤال را مطرح کرد ، آیا ، زمانیکه آقای بهنود که در پاسخ به سؤال من در باره همکاری آقای دکتر عباس ( ملک زاده ) میلانی با مقام امنیتی — آقای پرویز ثابتی — در دوران سلطنت محمد رضا شاه ، سر باز زد و بجای پاسخ به سؤال من ، به تمجید و تعریف در باره کتابهای " آکادمیک " و " کتاب معمای هویدا " پرداخت — بعنوان فردی که در همکاری با رادیو بی بی سی و تماسی که با افراد اصلاح طلب در داخل کشور و جمهوریخواه در خارج از کشور دارد، از این موضوع اطلاع نداشته است که " کنفرانسی " در باره " دمکراسی در ایران " با همکاری لاری دیاموند ، مشاور دموکراسی دولت موقت نیروهای ائتلاف در عراق و دکتر عباس میلانی ، [ نویسنده سابق ساواک ] استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه استنفورد برگزار خواهد شد و افرادی همچون دکتر عبدالکریم سروش ، دکتر حسین بشیریه ، عمادالدین باقی ، سیمین بهبهانی ، مهدی خانبابا تهرانی ، علیرضا رجایی، هرمز حکمت و اعظم طالقانی به همراه جرمی پی شولتز، سخنگوی سابق وزارت کشور آمریکا در آن " کنفرانس " شرکت خواهند کرد؟.

آقایان مهدی خانبابا تهرانی و عمادالدین باقی بعلل تکنیکی نتوانستند در آن " کنفرانس " شرکت کنند . اما آقای دکتر عباس میلانی ، نویسنده کتاب " ساواک " علیه کنفدراسیون

جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحادیه ملی ، به آقای عمالدین باقی ، این افتخار را داد که مقاله ایشان را در " کنفرانس دمکراسی در ایران " قرائت نماید!

ت - اگرچه آقای مسعود بهنود بخوبی به این مسئله آشنائی دارند که ، یکی از پایه های " مباحثات سیاسی " دوره بعد از شهریور بیست ، بر محور شکل دادن مبارزات نهضت ملی ایران برهبری دکتر محمد مصدق و مخالفت دکتر مصدق با نیروهای سیاسی که کوچکترین ارزشی برای استقلال و حاکمیت ملی ایران... قائل نمی شدند، دور می زد. ایشان با آوردن نام دو نفر از روزنامه نگاران آن دوران ، " محمد مسعود و کریمپور شیرازی " ، و آنها بدون کوچکترین توضیح در باره آن دو و وضع سیاسی که در آن زمان بر جامعه ایران حاکم بود ، با متهم کردن آن دو روزنامه نگار وطن دوست ، به طرفداری از سیاست " جنگ جنگ حق و باطل " ، به خواننده خود چنین تلقین کرده است که بیات زاده با نگارش نوشته ای در نقد مقاله ایشان ، همچون محمد مسعود و کریم پور شیرازی ، جنگ طلب شده است ، و از آن طریق موضوع بحث را منحرف کرده است. چون جناب بهنود، بخوبی آگاهی دارند که بخش بزرگی از خوانندگان مقاله ایشان اصولا با نام این دو روزنامه نگار ، کمتر آشنائی داشته و کمتر کسی می داند که آن دو نفر روزنامه نگار صرفنظر از اینکه " قلم بمزد " ، نبودند ، در دوران روزنامه نگاری خود ، به افشاگری سیاست و عملکردهای دربار محمدرضاشاه و نیروهای وابسته به ارتجاع و دولتهای بیگانه دست زدند. محمد مسعود، بخاطر کوشش در جهت افشای مسائل پشت پرده در بهمن ۱۳۲۶ ترور شد ، و کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش را، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، در زندان رژیم کودتا در شعله های آتش سوزاندند ! در رابطه با قتل کریم پور شیرازی ، در کتاب " سالهای بحران ، خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقائی " ، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم ، ۱۳۶۶ ، در صفحه ۲۲۳ می خوانیم :

" امیر مختارخان کریم پور شیرازی ، مدیر روزنامه شورش، از جسورترین مخالفین دربار و از حامیان دکتر مصدق. بعد از کودتای ۲۸ مرداد بنا به قول معروف او را در زندان با نقت به دستور اشرف و علیرضا پهلوی آتش زدند. جالب این جا است که عامل آتش زدن وی ( علیرضا ) در سالگرد قتل وی کشته شد [ هواپیمایش سقوط کرد]."

روشن نیست که چرا آقای مسعود بهنود به محتوی مطالب نوشته من بطور مستقیم ، با نقل قول از آن نوشته، غلط بودن نظرات و استدلال و اسنادی که مورد استفاده من برای تحریر آن نوشته قرار گرفته بودند، برخورد نکرده اند، امری که می توانست کاملا مثبت و آموزنده هم باشد. زیرا من بر این نظرم که ، با برخورد عقاید و آراء هر یک از طرفین می تواند به اشتباهات خود پی برد و در جهت پیدا کردن پاسخ صحیح به مشکلات موجود دست یابد!

اما ، جناب بهنود با ذکر نام این دو روزنامه نگار ملی و ایران دوست ، بخاطر کمک به تنظیم زندگینامه جدیدی برای سخنگوی " بچه های وارن " آمریکائی ، و قائم مقام حزب رستاخیز شاه - همان حزبی که بنا بردستور شاه ، تمام مردم ایران می بایستی عضویت آنرا قبول می کردند ، و إلا ، باید پاسپورت خود را گرفته و خاک وطنشان را ترک می کردند - ، بعنوان یک معلم تاریخ و اخلاق ، " مباحثات سیاسی " دوره بعد از شهریور بیست را مردود شمرده ، و بهمان سادگی که با ذکر نام شیخ فضل الله نوری و پیوند آن به جلال آل احمد، " پرچم تجدطلبی و مدرنیسم " را به دست پر توان آقای داریوش همایون

، کودتای ۲۸ مردادی و قائم مقام " حزب رستاخیز " آریامهری ، دادند ، لطف کرده ،  
" بیرق جنگ جنگ حق و باطل " را نیز بمن " عطا " فرمودند!

ث — در نقل قول از مقاله آقای بهنود می خوانیم : " ... بیات زاده ... از ... مباحثات سیاسی که از دوره شهریور بیست در تاریخ ادبیات سیاسی این ملک مانده است دفاع می کند... ". این مطالب ، بخشی از واقعیات است. مگر کسی همچون من ، که خود را از "ادامه دهندگان راه نهضت ملی ایران " ، و از طرفداران "راه مصدق " می داند ، می تواند بگوید " مباحثات سیاسی " ، که در مقطع تاریخی بعد از شهریور بیست در وطنمان ایران جریان داشته است ، که یکطرف این مباحثات ، " میلیون ایران " ، به رهبری دکتر محمد مصدق قرار داشتند ، و در این رابطه ، بخشی از " ادبیات سیاسی " آن دوران ، مربوط به آن نیروها — نیروهای ملی — بوده است ، بمن ربطی ندارند!

ج — حال که روشن شد که آن " مباحث سیاسی " کاملاً بمن ربط دارند ، دقیقاً باید روشن کرد که آن " مباحث سیاسی " بر محور چه مسائلی در دوران بعد از شهریور بیست دور می زده اند ، و کدام یک از آن مسائل و موضوعات مورد بحث ، بمرور زمان حل شده اند و تحقق کدام یک از آنها ، هنوز که هنوز است ، در دستور کار نیروهای سیاسی ایرانی قرار دارند ....

در آن زمان ، شعار " آزادی و استقلال " در صدر خواست های مردم قرار داشت . مگر امروز قرار ندارد ؟ ما مصدقی ها می گوئیم ، آزادی و استقلال دوروی یک سکه اند ، نمی توان و نباید ، یکی از آن خواست ها را فدای دیگری کرد!!

چ — ترکیب نیروهای سیاسی در آنزمان بچه صورتی بوده است و بمرور زمان چه تغییراتی در ترکیب و نظرات و اهداف و خط و مشی آن نیروها بوجود آمد. یعنی باید قبول کرد که آن " مباحث " ، بین افراد و نیروهائی در گرفته است که نظرات و عقاید متفاوتی داشته اند و خواست ها و اهداف متفاوتی را دنبال می کرده اند.

پس اگر بنا باشد از " پرچم " و یا " بیرق " ، در آن مقطع تاریخی صحبت بمان آید ، در آنزمان ، همچون امروز ، یک پرچم و بیرق وجود نداشته است ، بلکه هر گروه و طیف سیاسی ، نظرات و عقاید خود و در واقع " پرچم " و " بیرق " خودش را داشته است . آیا اگر بنا باشد ، مسائل نهضت ملی ایران را در " پرچم " و " بیرق " خلاصه کنیم ، صحیح تر نیست ، حداقل از " پرچم " ها و " بیرق " ها ، در آن مقطع تاریخی نام برده شود؟.

بعد از شهریور بیست ، زمانیکه نظام استبدادی رضا شاه پهلوی ، در اثر اشغال ایران توسط ارتش منفقین جنگ جهانی دوم — روسیه شوروی ، انگلیس و آمریکا — داغان شد و مردم ایران امکان طرح نظرات و عقایدشان را پیدا کردند ، برخی از افراد و نیروهای وابسته به استعمار انگلیس همچنان بفعالیت خود ادامه دادند و بطور علنی علیه منافع ملی ایران ، وارد صحنه شدند.

همچنین افرادی همچون سید ضیاء طباطبائی ، فردی که با بنا بر دستور انگلیس ها بهمراهی رضاخان میرپنج — رضاشاه بعدی — ، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را رهبری کرد ، مجدداً وارد صحنه سیاسی ایران شده بود.

آقای بهنود بخوبی باید اطلاع داشته باشند که ، "بیرق " حزب اراده ملی سید ضیاء طباطبائی ، بیانگر نظرات و عقایدی عکس " پرچم " حزب دمکرات قوام السلطنه ، و یا پرچم " حزب ایران الهیار صالح و دکتر کریم سنجابی و یا " پرچم " حزب توده و یا " بیرق " فدائیان اسلام

نواب صفوی ، و یا " پرچم " حزب سومکای آقای داریوش همایون،... بود. در حقیقت اکثر نیروهای سیاسی در آن مقطع تاریخی، اهداف متفاوتی را دنبال می کردند و اکثر آن نیروها در آن زمان ، همچون دکتر محمد مصدق نمی اندیشیدند و نظرات و عقاید بسیاری از آنها، کاملا متفاوت و در بعضی موارد، حتی متضاد با نظرات و عقاید ایشان بود. در اینجا بد نیست به گوشه ای از خاطرات یکی از فعالین سیاسی بعد از شهریور بیست که خود اقرار کرده است که " جاسوس " انگلیس بوده است ، برای روشن کردن وضع سیاسی آن دوران ، اشاره کنم .

شیخ عبدالله گله داری ، همان فردی که کتاب " جان - اف - کندی " ، تحت عنوان " استراتژی صلح " را ، به زبان فارسی ترجمه کرد که بخشهایی از آن نیز در روزنامه کیهان به چاپ رسید و کل ترجمه فارسی آن کتاب در سال ۱۳۴۰ توسط انتشارات کتابهای جیبی منتشر شد . در صفحه ۹۹ آن کتاب چنین نوشته شده است :

" اکنون به درستی تشخیص می دهیم ، که هیچ مسئله ای در خاورمیانه وجود ندارد ، که با امنیت ایالات متحده آمریکا ارتباطی نداشته باشد، و نسبت به رفع آن مسئولیت نداشته باشیم. ولی تنها هنگامی خواهیم توانست مسئولیت های خود را به نفع خود و سود جهان انجام دهیم ، که سیاستی برای خاورمیانه تنظیم کنیم ."

مترجم آن کتاب - شیخ عبدالله گله داری ، که اهل قلم نیز بوده است در مصاحبه ای با خانم گیتی شهباز در فصلنامه " ره آورد " ( ۱۹۹۲ ) اظهار داشته است که وی در مجلس چهاردهم ، همان مجلس بعد از شهریوربیست ، که دکتر محمد مصدق قانون عدم واگذاری امتیاز به کشورهای خارجی ، تا زمانیکه ایران در اشغال نیروهای بیگانه است را به تصویب مجلس رساند - همان قانونی که بعدها مورد استفاده قوام السلطنه در مذاکره با استالین بخاطر ترک ارتش سرخ از استانهای آذربایجان و کردستان ایران ، قرار گرفت و کمک کرد تا ارتش سرخ خاک ایران را ترک کند - ، نماینده مجلس شورایی ملی بوده است. وی در آن مصاحبه ، اعتراف کرده است که او " جاسوس انگلیس " در ایران بوده است . شیخ عبدالله گله داری در این مصاحبه گفته است :

" من در دوره چهاردهم مجلس، وکیل شدم ، بین سالهای ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ عضو فراکسیون میهن بودم. رئیس فراکسیون ما دکتر طاهری یزدی بود و اعضای فراکسیون ۴۶ نفر بودند. ما به قول توده ایها ، جزو مرتجعین بودیم و جزو اکثریت . شهرت داشت که طاهری نوکر انگلیس هاست ... "

اتفاقا ، در مجلس دوره چهاردهم ، مجلسی که هم نمایندگانی وابسته به حزب توده طرفدار روسیه شوروی و نمایندگان آنگلو فیل و فراماسیونری و حزب ایران و شخصیتی همچون دکتر محمد مصدق ،... حضور داشتند ، بحث های خیلی داغی صورت گرفت ، برای مثال مخالفت دکتر مصدق با اعتبار نامه سید ضیاء الدین طباطبائی ، فردی که باتفاق رضاخان میرپنج ، عامل کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ بود . کوشش دکتر مصدق در جهت الغای اختیارات دکتر میلیسپوی آمریکائی ، رئیس کل دارائی در ایران - در واقع تمام دارائی مملکت در اختیار یک فرد بیگانه بود - . طرح " تز سیاست موازنه منفی " و مخالفت با انعقاد امتیاز جدید نفتی با بیگانگان ، با توجه به این امر که بیگانگان در آن زمان با انعقاد قرارداد اقتصادی کوشش می کردند، نفوذ سیاسی خود را در ایران گسترش دهند. دکتر مصدق نماینده اول تهران ، در مجلس چهاردهم ، همان مجلسی که بعد از شهریور ۲۰ در ایران تشکیل شده بود، بیان داشت که شرکت نفت انگلیس در ایران تبدیل به " دولت " در دولت ایران شده است و " حاکمیت ملی " ایران را بخطر انداخته است . افشای ماهیت

سید حسن تقی زاده ، " آلت فعل " در تمديد امتياز دارسى در دوران حكومت رضا شاه در سال ۱۳۱۱ ( ۱۹۳۲ ميلادى ) ، مخالفت نماينگان طرفدار و همسو با دكتور مصدق ، همچون حسين مكى در مجلس پانزدهم با طرح قرار داد نفتى انگليس ، معروف به قرار داد " گس — گلشائيان " ، مبارزه در جهت ملى شدن صنعت نفت ، مبارزه عليه تقلبات انتخاباتى نمايندگان مجلس شورايملى در دوره شانزدهم قانونگذارى ، مخالفت با نخست وزير شدن سرلشكر حاجعلى رزم آراء ، ملى شدن صنعت نفت در سراسر ايران و ... ، با توجه به اين واقعيت كه ، طرح هر يك از آن موضوعات و مسائل سياسى — اجتماعى ، مخالفين خود را نيز داشت و در آن رابطه تا آنجا كه امكان داشت ، صف بنديها و مبارزه بخاطر جا انداختن و متحقق كردن آن خواست ها و اهداف ، ادامه داشت .

ح — جناب بهنود در رابطه با " پرچم " و منفى جلوه دادن نظرات انتقادى من ، از " مقدس " بودن آن پرچم در دوران " جوانى " خود صحبت نموده اند ، و نوشته اند " ... اين پرچم به ساليان دراز از جمله در جوانى ما مقدس مى نمود و به شعارهاى دلنشين آراسته بود و از قهرمانان ياد مى كرد و حقدار بود و حق شناس و ديگران همه در جبهه باطل بودند . " ( تكيه از من است ) . در حاليكه ، من گمان داشتم كه ايشان فعاليت هاى جوانى خود را ، همانطور كه در مقاله " **دريوش همايون و مکتب آيندگان** " نوشته اند با انتخاب " **تجدد و مدرنيسم** " آقاى دريوش همايون و فاصله گرفتن از افرادى همچون جلال آل احمد ، شروع کرده بودند و از سابقه دوران جوانى كه ، ايشان ، آن " **پرچم ... مقدس** " را در دست داشته اند و **عليه " جبهه باطل "** مبارزه کرده اند ، متأسفانه اطلاعاتى در اختيار ندارم .  
براى من هنوز روشن نيست كه منظور ايشان از آن دوران **جوانى** ، " كدام دوران " است ؟  
آيا در اينمورد مشخص جناب بهنود ، مجدداً با الفاظ بازى نكرده اند و كوشش نموده اند ، مسائل را وارونه جلوه دهند !؟

موقعى كه آقاى باقر پرهام نوشت ، عجب اشتباه بزرگى كردم كه در تظاهرات شانزدهم آذر ۱۳۳۲ ، يعنى ۴ ماه و ۱۹ روز بعد از كودتاى ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، از شعار " **يا مرگ يا مصدق** " ، كه دانشجويان تظاهر كننده عليه كودتاچيان و مسافرت معاون رئيس جمهور وقت آمريكا ، ريچارد نيكسون به ايران ، بر پا كردند ، شركت كردم .

و يا فاصله گرفتن آن جناب از شعارهاى " **مرگ بر شاه** " ، " **زنده باد خمينى** " در حوادث ۱۳ آبان ۱۳۵۷ ( به نقل از صفحه ۸۱۶ كتاب از سيد ضياء تا بختيار ) دقيقاً روشن است كه او از كدام دوران "**جوانى**" و يا فعاليت هاى اجتماعى خود صحبت مى كند . و از كدام سياست فاصله گرفته است . ولى گفتار آقاى بهنود در اينجا نيز نا روشن و دو پهلوست . ايشان از " **مقدس** " بودن كدام " **پرچم** " و در چه مقطع تاريخى صحبت مى كنند ؟ . نكند ، منظور اين شاگرد با وفائى " **مکتب آيندگان** " ، مقطع تاريخى است كه ايشان كتاب " **از سيد ضياء تا بختيار** " را نوشته است ، يعنى سال ۱۳۶۶ ، درست ۲۰ سال پس از آن **انتخاب مقدس** به نفع آقاى دريوش همايون و ۹ سال پس از سرنگونى رژيم وابسته به امپرياليسم شاه ، حال سعى دارند ، با زرنكى خاصى ، محتوى آن كتاب را بحساب دوران " **جوانى** " خود بگذارند ؟

بنظر من هيچ اشكالى به اين مسئله و تغيير مواضع آقاى بهنود ، نمى تواند وارد باشد ، بشرط اينكه ايشان علناً اعلام كنند كه مطالب مندرج در كتاب " **از سيد ضياء تا بختيار** " ، اعتبار و ارزش تاريخى ندارند .

براى اينكه روشن شود كه به چه خاطر ، من بر خواست اعلام بى اعتبار بودن كتاب " **از سيد ضياء تا بختيار** " ، از سوى آقاى بهنود اصرار دارم ، در زير به نكاتى چند اشاره مى كنم .

خ — آیا اصولاً صحیح است ، با اشاره به چند نام، در این مورد مشخص "محمد مسعود ، کریم پور شیرازی" ، آنهم بدون ارائه هیچگونه توضیحی در مورد سیاست و عملکرد آن دو، به ابهامات و شایعات و نا روشنی ها کمک نمود ؟.

همانطور که اشاره رفت ، پایه استدلال و نگارش آقای بهنود ، بدین صورت است که اگر ایشان تصمیم بگیرند از فردی تعریف نمایند و یا به کسی حمله کنند ، بدون اینکه مستقیماً وارد طرح نظر خود گردند و در آن مورد مشخص خواست خود را مطرح کنند و اگر ضرورت پیدا کرد و لازم شد ، مدارک و اسناد ارائه دهند و با استدلال منظور خود را ثابت کنند ، در مرحله اول علیه فردی — بحکم قرعه — جو سازی می کنند و در اثر مغشوش کردن فضای سیاسی و تخریب فرد مزبور ، به نفع و یا ضرر فرد مورد نظر خود نتیجه گیری خاص خود را می کنند.

چون شیخ فضل الله نوری و جلال آل احمد ارتجاعی هستند ، پس ، آقای داریوش همایون طرفدار تجدد و مدرنیسم است!!

محمد مسعود و کریم پور شیرازی جنگ طلب بودند ، پس بیات زاده که، همچون آن دونفر دست به روشنگری زده است ، جنگ طلب است! و ...

حال چرا و بچه دلیل افشای سیاست و عملکرد غلط و مخرب دگراندیشان و مخالفت با سیاست مخالفین و رقبای سیاسی ، باید در بین افراد سیاسی که مدعی طرفداری از جامعه پلورالیستی و محترم شمردن حقوق دموکراتیک دگراندیش هستند ، بمعنی "جنگ طلبی" تلقی شود ، ایشان کوچکترین توضیحی در اینمورد نداده اند ؟

مگر در جوامع اروپائی و آمریکائی که نظام دموکراسی حاکم است ، افراد و گروه های سیاسی دگراندیش ، علیه سیاست و عملکرد یکدیگر دست به افشاگری و روشنگری نمی زنند. تبلیغاتی که امروز در سرتاسر جهان ، حتی در کشور ایالات متحده آمریکا علیه سیاست جنگی پرزیدنت بوش و در اعتراض به شکنجه اسرای جنگی عراق توسط ارتش اشغالگر آمریکا مطرح هست را باید مثبت ارزیابی کرد و یا اینکه این منقدین پرزیدنت بوش را باید " جنگ طلب " نامید ، چونکه پرده از سیاست ضد انسانی و مخرب دولت پرزیدنت بر داشته اند ؟!

آقای مسعود بهنود جمهوری خواه ، باید بداند که افشاگری علیه جنایات و خیانت های دوران سلطنت پهلوی ، بمعنی " جنگ طلبی " نیست !

آقای بهنود بدون اینکه ، کوچکترین چیزی در باره خصوصیات و محتوی نوشته های کریم پور شیرازی و محمد مسعود، به قلم آورد باشد، آنها را متهم به طرفداری از سیاست "جنگ جنگ حق و باطل" نموده است . چنین شیوه و متد کاری که جناب بهنود برای پیشبرد نظراتش اتخاذ کرده است ، بهیچوجه نمی تواند در خدمت روشنگری و بالا بردن سطح آگاهی افکار عمومی قرار گیرد ، فوقش با اتکاء به چنین شیوه و متد کاری بتوان یکسری انسان های کم اطلاع و پرمدعا و جوانان عاشق جاه و مقام را تحمیق کرد ، فوقش بتوان بدگراندیشان بی حرمتی نمود و در تخریب مخالفین نظری خود عمل کرد ، ولی بهیچوجه با چنین شیوه کاری نتوان ، به یک جامعه باز و پلورال که روابط دموکراتیک بر آن حاکم باشد ، شکل داد! با چنین سیاستی ما سوسیالیست های مصدقی نه تنها نمی توانیم همنظر شویم ، بلکه بنظر ما باید علیه آن ، دست به روشنگری زد.

د — تا آنجا که اطلاعات من قد میدهد ، محمد مسعود و کریم پور شیرازی مخالف استبداد و ارتجاع ، عملکردهای غیر قانونی دربار و مخالف سانسور و طرفدار آزادی بیان و قلم و همچنین مخالف وابستگی به بیگانگان بودند .

آقای بهنود خود در مقاله " **ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده** " یاد آور شده بودند که افراد " اسناد می جویند و خرافه را یکدست نمی پذیرند اگر حتی به قبول عام درآمده باشد. " حال اگر جوینده " اسناد " و مخالف " خرافه " ، بخاطر اینکه بداند این دو نفر که این چنین مغضوب جناب مسعود بهنود ، شده اند ، دارای چگونه شخصیت سیاسی بودند ، به کتاب تاریخی که آقای مسعود بهنود تحت عنوان " **از سید ضیاء تا بختیار** " نوشته است ، مراجعه کند . در صفحه ۴۰۲ آن کتاب ( چاپ چهارم ، سال ۱۳۶۹ ) در باره کریم پور شیرازی فقط با اسم و خبر مرگ او روبرو می شود و آن اینکه :

" در روزهایی که مجلسیان می خواستند به لایحه کنسرسیوم [ ترکیب کنسرسیوم شرکت نفت انگلیس ۴۰ درصد ، شل ۱۴ درصد ، شرکت نفت فرانس ۶ درصد ، و ۵ شرکت آمریکائی هر کدام ۸ درصد ] رأی بدهند ، کریم پور شیرازی و دکتر [ حسین ] فاطمی هم کشته شدند. " در این رابطه ضروریست خاطر نشان کرد که دکتر حسین فاطمی در حالتی که سحت مریض بوده است و امکان حرکت نداشته است ، از سوی دژخیمان محمد رضا شاهی بجوخه اعدام سپرده می شود و کریم پور شیرازی همانطور که قبلا اشاره رفت ، در زندان رژیم شاه در شعله های آتش سوزانند.

اما در صفحه ۲۶۱ همان کتاب آقای بهنود ، در باره محمد مسعود می خوانیم :

" **حسن ارسنجانی [ همان وزیر کشاورزی دوران اصلاحات شاه و تقسیم اراضی ] ، روزنامه نویسی که در همکاری با محمد مسعود روزنامه " داریا " را باز کرده بود ، از آن ماجرا جویانی [ منظور از ماجراجو ، حسن ارسنجانی است ] بود که پس از شهریور ۲۰ در عالم روزنامه نگاری بسیار بودند. او [ حسن ارسنجانی ] ، جهانگیر تفضلی ، حسین مکی ، حسین فاطمی ، مسعودیها و احمد دهقان از نردبان روزنامه نویسی دنبال وکالت و وزارت رفتند. آنها در روزهای بعد هر کدام به راهی افتادند. مسعودیها و دهقان با دربار ماندند . در اردوی قوام [ احمد قوام السلطنه ] ، ارسنجانی جز ایجاد ارتباط بین حضرت اشرف [ احمد قوام السلطنه ] و مطبوعات ، در کار جلب انجمن های محلی ، افراد با نفوذ شهر ، میدانداران و بازاریان نیز فعالیت داشت. گرچه این امور آخر با محول کردن شهرداری تهران به مهدی مشایخی در مسئولیت او قرار گرفت. "**

و در صفحات ۲۸۰ و ۲۸۱ همان کتاب در رابطه با چگونگی شیوه روزنامه نگاری محمد مسعود نوشته اند :

" پیش از اینها اشرف خواهر شاه ، در سفری به مسکو و ملاقاتی با استالین و بهره گیری از جوانی و لوندی خود ، نظر آن کارگر اوکرائینی [ استالین گرجستانی بود و نه اوکرائینی ] را به دربار جلب کرده ، از قوام [ احمد قوام السلطنه ] بر حذرش داشته بود. اینک مسکو می دید که استالین آن پالتو پوست را که به اشرف هدیه کرد ، بی جا مصرف نکرده بود. در تهران ، این پالتو بر تن اشرف [ خواهر دوقلوی شاه ] خاری بود در چشم توده ایها. محمد مسعود در روزنامه مردامروز مدام این خار را در چشمهای آنان فرو میکرد. "

و در صفحه ۲۸۹ همان کتاب ، جناب بهنود در رابطه با چگونگی شیوه یک روزنامه نگار مستقل ، نوشته اند :

"... باند کیانوری - روزبه که اختیار سازمان وسیع نظامی حزب را در دست داشت توانسته بود با سرلشگر رزم آراء رئیس ستاد ارتش که خیالات بزرگی در سر داشت ، ارتباطی برقرار کند. اولین نتیجه این کار ، قتل محمد مسعود بود که می رفت تا ارتباط رزم آراء و حزب توده را فاش سازد. " سلول مرگ" محمد مسعود را کشت ، روزنامه های تابعش فضا [ منظور روزنامه های طرفدار حزب توده ] را برای پخش شایعه مربوط به قاتل او توسط عوامل دربار آماده کردند."

با نقل قولهایی که از کتاب آقای مسعود بهنود در باره محمد مسعود رفت ، برعکس ادعائی که ایشان کرده اند ، خواننده ای که جویای " اسناد " است ، چیز منفی در کتاب تاریخ که خود جناب بهنود تحریر کرده اند ، پیدا نمی کند.

در کتابی که آقای دکتر نصرالله شیفته ، تحت عنوان " زندگینامه و مبارزات سیاسی محمد مسعود " در سال ۱۳۶۳ - انتشار داد ، در رابطه با بعضی از مقالات هفته نامه " **مرد امروز** " که محمد مسعود مدیر آن بوده است ، اشاره نموده است. " در صفحه ۹۷ آن کتاب ( چاپ اول ، ۱۳۶۳ ، چاپخانه و صحافی ورامین - تهران - ونک ) به نقل از شماره ۳۰ مرد امروز - آبان ۱۳۲۳ آورده شده است : " من مقید بهیچ شخص و هیچ دسته و هیچ جمعیتی نیستم ، عمل خوب مورد تقدیر و تحسین من است ولو دشمن من انجام دهد و کار بد مورد تنفر من است ولو برادر من مرتکب شود."

در همان صفحه به نقل از شماره ۳۹ مرد امروز - تیرماه ۱۳۲۴ می خوانیم : " باید فهمید که من قبل از روسوفیل [ طرفدار روس ] ، یا آنگلو فیل [ طرفدار انگلیس ] بودن من یک ایرانی هستم ، برای من روس و انگلیس یا فرانسه یا آمریکا فرق نمیکند هر کشوری که بنفع ایران قدمی بردارد در دل من جای دارد و هر مملکتی که بر علیه مصالح ایران اقدام کند مورد نفرت من خواهد بود و همین سنجش و قضاوت در مورد افراد و احزاب نیز صدق می کند."

در صفحه ۹۸ همان کتاب به نقل از شماره ۱۲۶ صدای مردم - ۱۸ مهر ۱۳۲۶ ، که بجای روزنامه ی مرد امروز ، که توقیف شده بود ، مقاله ای تحت عنوان " **من ملت ایران را انتخاب کرده ام** " ، درج شده است :

" من آزادی را بعد افراط دوست دارم و برای سعادت بشر و نیل به کمال هیچ راهی را بهتر از طریق آزادی تشخیص نداده ام . بنظر من تمام معایب و مفساد اجتماعی ما از عناصر ردلی است که فکر و عقیده و ایمان را مانند متاعی در بازار اجتماعی بمزایده گذاشته هر کس بیشتر داد زودتر به او میفروشند."

در صفحه ۳۷۹ همان کتاب زندگینامه در رابطه با نحوه انتخابات در آنزمان ، می خوانیم : " ۳- آقای پور رضا از قول آقای قوام السلطنه برای من پیغام آورد که کاندید بوشهر خواهم بود و من اظهار نمودم اگر روزی مردم مرا به وکالت انتخاب نمایند با کمال افتخار قبول خواهم کرد. ولی سالهاست با خود عهد کرده ام که استخدام دولتی ! را قبول ننمایم !"

در صفحات ۶۰ و ۶۱ زندگینامه محمد مسعود ، به نقل از شماره های مختلف مرد امروز می خوانیم:

" دولت ایران همیشه دشمن ملت ایران بوده است ." ( شماره ۲۱ مرد امروز )  
" در این کشور قانون و مقرراتی وجود ندارد، حکومت مطلق با زور است. " ( شماره ۳۳ )  
" از یک طرف دسته لخت و عور ویلان و گرسنه ایکه دائماً کار می کنند و هیچوقت هیچ چیز ندارند و در طرف دیگر صورتهای سرخ و سفید و شکمهای بزرگ ، مردمی که هیچ وقت کاری نمی کنند و همیشه همه چیز دارند. " ( شماره ۵۳ )  
" هیچ ثروتی در ایران نیست که دزدی نباشد و هیچ دزدی نیست که با کمک هیئت حاکمه بعمل نیامده باشد. " ( شماره ۵۸ )  
" تمام ثروتمندان ایران دزدند، مگر خلاف آن ثابت شده باشد. " ( شماره ۸ )  
" بعقیده من هیچوقت گناه مظلوم کمتر از گناه ظالم ستمکار نیست. " ( شماره ۵۸ )

در صفحه ۱۷۹ همان زندگینامه ، تحت عنوان " چگونه با شعار ( خدا - شاه - میهن ) اعصاب مردم را تخریب می کنند ؟ " به نقل از شماره ۱۶ مرد امروز مورخ ۲ اردیبهشت ۱۳۲۳ ، آورده شده است :

" ... برای این مردم لخت و عوری که شاه را بعمرخود ندیده و در مدت حیات حتی شکمشان سیر نشده و در این وطن عریض و طویل یک جا برای نشستن ندارند، شاه و خدا و وطن چه معنی و مفهومی خواهد داشت !؟

آخر این چه شاهی است که دهها قصر . میلیونها فرش و لوازم خانه دارد . مردم آن یک وجب جائیکه شب کودکان شیرخوار خود را بخوابانند و یک متر چلواری که عورت عیال خود را مستور کنند معطل و سرگردانند ؟  
آخر این چه وطنی است که خدایار حمال [سرلشگر خدایارخان ] و احمد آقای قصاب [سپهبد احمدی] شماره ی مستغلات و املاک و دهات خود را ندارند و صدها نفر فرزندان شریف و زحمتکش میهن نصف وقت خود را برای اجاره کردن یک اتاق خالی مصرف مینمایند؟

خیر، این شاه، خدا، میهن، شاه و خدا و میهن ما نیستند. این شاه شاه یک عده معدودی است که همیشه از حضورش استفاده کرده و از وجودش بهره مند شده و از معاشرتش محظوظ می شوند؟

این خدا، خدای خسروشاهی ها، کتانه ها، حاجی علینقی ها، لاری ها و عده ای از این قبیل قطاع الطریق [ دزد ] هاست !! این وطن ، وطن سپهبد شاه بختی ها ، کریم آقا خانها، قوام السلطنه ها ، قوام الملک ها و این قبیل چپاول چپان می باشد؟! خدا، شاه، میهن، مال اینها و متعلق به اینهاست . ولی عجیب که اینها فقط هیچکدام نه به شاه و نه به خدا و نه به میهن ، هیچکدام کوچکترین عقیده و ایمانی ندارند!!"

پس از ترور محمد مسعود ، دکتر محمد مصدق قیومیت دختر محمد مسعود را بعهدہ گرفت . در اینمورد در صفحات ۲۹۳ - ۲۹۲ می خوانیم :

" دکتر مصدق در مصاحبه ای که خبر نگار یک روزنامه با ایشان داشت گفت :  
من از فرط علاقه به مرحوم مسعود، با وجود کسالت و گرفتاریهای دیگر قیومیت ورثه آن مرحوم را بعهدہ گرفتم و تا سرحد امکان در حفظ و افزایش اموال آن مرحوم اقدام خواهم نمود...."

در صفحه ۱۷، ۱۸ و ۱۹ همان زندگینامه، به نقل از باختر امروز - بهمن ۱۳۲۷، بقلم دکتر حسین فاطمی در باره محمد مسعود، تحت عنوان "تعظیم به آرامگاه مسعود!" می خوانیم:

"...افراد بزرگ می آیند و در محیط خود اثری فنا ناپذیر باقی میگذارند، برگهای بی خون و اعصاب مرده نیشتر می زنند، بیک مشت مظلوم و محروم درس شجاعت و فداکاری می آموزند مرده ها را بجنب و جوش می اندازند کفن دزدها را به اضطراب گرفتار میکنند مرده خورهائی را که از لاشه اجتماع رزقشان تامین می شود به وحشت می افکنند و خلاصه در مجسمه های بی حس و بی فکر جان تازه ای میدهند و دیر یا زود از همان راهی که آمده بودند بر میگردند و به خدایان ملحق می شوند...."

مغز توانای او خیلی چیزها را حس میکرد و روح دردمند او بمصائبی مانوس می شد که جامعه خواب آلود ما نمی توانست و نمیتواند آنها را درک کند. او در مقابل زور و ظلم طغیان میکرد در حالیکه مردم دیگر در برابر ظلم و ستمگری بسجده می افتند. او از گفتن حقایق و منعکس کردن ناله مظلومان و رنجبران وحشتی نداشت در صورتیکه دیگران نیز که تمام آن ناله ها و ضجه ها را میشنوند و شاید متأثر و متألم هم میشوند در برابر کمترین حق السکوت مهر خموشی را بر لب می زنند.

مسعود چون از میان همین توده گرسنه و محروم، ملت ظلم دیده و ستمکش، جامعه باربر و خمود بر خواسته بود هرچه میگفت و مینوشت بر قلب ها اثری جاوید و بر دلها نفوذی معجزه آسا داشت.

روزهای شنبه تهران به مسعود اختصاص داشت، یکروز در هفته مرد امروز منتشر میشد ولی در اطراف مندرجات آن تمام تیپ منور و طبقه زجر دیده کشور هفت روز حرف می زدند تهران هفته ای یکبار بمب میخورد، میلرزید و پایه های چرخ بیدادگری و ستم سست تر می شد از لبو فروش سرگذر تا نخست وزیر بد دماغ، همه شنبه ها مرد امروز را میخواندند تا ببینند مسعود چه دسته گل تازه ای به آب داده است.

مسعود فکر نو داشت، روزنامه نویسی را که بصورت مبتدل و تعزیه خوانی با اوراق مدیحه سرائی در آمده بود بکلی عوض کرد و گذشته از تاثیر ادبی که نوشته هایش داشت در شئون سیاسی و اجتماعی مملکت نیز نشان داد یک روزنامه خوب تا چه حد می تواند مؤثر باشد و چگونه می تواند ارواح مرده و بیحس را تکان شدید بدهد..."

استاد محمد علی جمالزاده در نامه ای که از ژنو بتاريخ ۲۴ ژانویه ۱۹۴۹ - ۳ بهمن ۱۳۲۷ در باره خاطرات خود از محمد مسعود به دکتر نصرالله شیفته نوشت (به نقل از صفحات ۲۹ تا ۳۵ زندگینامه)، در آن نامه یاد آور شده است:

"... در بهار ۱۳۱۲ که به طهران مسافرت نمودم روزی محمد مسعود که هیچ تا آنوقت و آن ساعت او را ندیده بودم بدیدم آمد. قندی کوتاه و چهره ای تیره و چشم هائی گیرنده و پرطعن و طنز و صدائی داشت مانند صدای اشخاصی که مبتلا به سینه درد مزمن باشند..."

از ژنو شرحی به مرحوم میرزا علی اکبر خان داور که در آنوقت گویا وزیر مالیه بود نوشتم و گفتم اگر این جوان همین م. دهاتی [محمد مسعود] بتواند به اروپا بیاید و چندی تحصیل کند ممکن است نویسنده زبردستی بشود. مرحوم داور که سرتاپا خیرخواهی

محض و بزرگواری بود بدستگیری وزیر معارف وقت جناب آقای علی اصغر حکمت اسباب مسافرت دهاتی را به اروپا فراهم ساخت ...

یک روز دهاتی [محمد مسعود] وارد ژنو شد. حال خرابی داشت. سرفه های سخت می کرد. لباس نداشت. ولی از همه بدتر مبتلای مرض وحشت زدگی و اضطراب بود. معلوم شد در طهران [دوران رضا شاه پهلوی] با نظمی و کارکنان شهرداری سروکار پیدا کرده بود و زهر آنها را چشیده است ... از پلیس های شهر ژنو هم که بی نهایت مؤدب و مهربان هستند سخت هراسان بود و تا از دور چشمش بدانها میافتاد بلا اراده میایستاد و در صدد بر می آمد که راهش را عوض کند. یک روز با او به قهوه خانه ای رفتیم که آبجو بخوریم. گویا آنوقت حکومت ژنو با سوسیالیستها بود و موقعی بود که کمونیستها هم در ژنو روزنامه ای داشتند. روزنامه فروشی با مقداری از روزنامه وارد قهوه خانه شد و با صدای بلند گفت روزنامه کمونیستهاست بخريد بخريد. بشنيدن اين سخنان رنگ از رخساره دهاتی [محمد مسعود] پرید و دستش چنان لرزید که نزدیک بود کاسه آبجو از دستش بیفتد. معلوم شد بهمان منوالی که در آن تاریخ در پایتخت خودمان [تهران] معمول بود که اگر دست جوان معصومی به کتاب «سرمایه» کارل مارکس رسیده بود جایش در قعر دوزخ زندان بود م. دهاتی از شنیدن کلمه کمونیست وحشت کرده بود...

دهاتی [محمد مسعود] سخت از ظلم و تعدی و اجحاف متنفر بود و خداوند هوش سرشار و قلم سوزانی به او داده بود که عاقبت هر دو را صد در صد در راه مبارزه با ظلم و خرافات گذاشت و با آنکه طبعاً خوش نفس و حتی میتوان گفت محجوب و جیون بود و در این راه آنقدر ثبات قدم بخرج داد که جاننش را نیز بر سر آن گذاشت و شکی نیست که در تاریخ مطبوعات ایران نام محمد مسعود باقی خواهد ماند. خداوند روح او را شاد نماید."

همانطور که اشاره رفت، من، بیات زاده، طرفدار "راه مصدق"، بر این نظرم که عملکرد افرادی همچون کریم پور شیرازی و محمد مسعود در خدمت بهزیستی مردم ایران و استقلال و حاکمیت ملی ایران قرار داشت. چه افتخاری بزرگتر از این که، آدمی با آن رادمردان در یک صف قرار داشته باشد.

روشن است که صف این ایران دوستان آزادیخواه و استقلال طلب، از صف "بچه های وارن"، آقای داریوش همایون و "مکتب آیندگان" فاصله زیادی داشته و دارد!!

دکتر منصور بیات زاده

۱۲ خرداد ۱۳۸۳ برابر با اول یونی ۲۰۰۴

[Socialistha@ois-iran.com](mailto:Socialistha@ois-iran.com)  
[www.ois-iran.com](http://www.ois-iran.com)